

در این ضمن اعضای کمیتهٔ عاملهٔ کنگره که در سراسر هند و در شهرهای مختلف آزاد شده بودند انتظار داشتند که هر چه زودتر جلسهٔ اجتماعی ترتیب داده شود و نماندند چه بکنند. ضمناً همهٔ آنها که از بیماری پدرم هم نگران بودند میل داشتند بلافاصله برای دیدن او خود را به الله آباد برسانند. باین جهت تصمیم گرفتیم که همه را باین شهر دعوت کنیم و اجتماع خود را هم در همین جا ترتیب دهیم. در ظرف دو روز بعدسی چهل نفر از ایشان فرا رسیدند. اجتماع ما در «سواراج بهاوان»^۱ در جنب محل مسکونی ما تشکیل گردید. من گاه بگاه در جلسات حاضر میشدم. بخاطر بیماری پدرم چنان منقلب بودم که نمیتوانستم بطور منظم و مؤثری در جلسات شرکت کنم. هیچ چیز از تصمیمات آن جلسه در خاطر من مانده است ولی مجموعاً تصور میکنم تصمیمات آنها بنفع ادامهٔ نهضت و دنبال کردن مبارزهٔ نافرمانی بود.

تمام این دوستان و همکاران سابق که بیشترشان بتازگی از زندان بیرون آمده بودند و اغلب میدانستند که باز هم بزودی باید بزندان برگردند میخواستند پدرم را ببینند و از او تصویری که محتملاً آخرین تصویر او میبود بخاطر بسپارند و آخرین حرفهای او را بشنوند. هر روز صبح و عصر آنها دوسه نفری با هم بدیدن او میآمدند. پدرم اصرار داشت در همانحال که در يك صندلی راحتی دراز بود از دوستان قدیمی خود پذیرائی کند. اغلب همچون مجسمهٔ بی حرکت بود. ورم صورتش مانع میشد که حالات چهره اش نمایان گردد. وقتی که میدید دوستان سابقش بدنبال هم برای دیدنش میآیند يك پرتو مسرت و سپاسگزاری در چشمانش میدرخشید و با يك حرکت مختصر سر، یا با بهم پیوستن دستها به آنها سلام میگفت. اگر چه نمیتوانست بر راحتی حرف بزند بازحمت چند کلمهٔ بی میگفت. همه میدیدند که او حتی در آنحال هم لطف خلق و خوش طبعی خود را رها نکرده است. در آن حالی که او بود همچون شیری پیر و زخم خورده بنظر میرسید که هر چند نیرویش از دست رفته بود اما هنوز هم حالت پرشکوه و شاهانهٔ خود را محفوظ داشت. وقتی که به او نگاه میکردم با خود در این اندیشه بودم که آیا اکنون چه افکاری در سر خود میپرورانند و آیا باز هم نسبت بمسائل ملی که ما را بخود مشغول میدارد علاقه و توجهی دارد؟ خوب پیدا بود که اغلب با خود در مبارزه است و سعی دارد مطالبی را که از نظرش میگریزند در خاطر نگاه دارد. این مبارزه و این تلاش تا آخرین دم در او ادامه داشت و گاهی بامتهای هوشیاری و روشن بینی مطالبی میگفت. حتی وقتی که رنج جسمی او را از پا

۱- قسمتی از خانهٔ پدری نهر که به ملک و به کنگره هدیه شده بود سواراج بهاوان یا (خانهٔ استقلال) نامیده

میشد و در اختیار محل کار کنگره قرار داشت - م

۲- هندیان بعلامت سلام دو کف دست را بهم متصل میکنند و جلوسورت خود بالامی آورند - م



پدر و پسر در سال ۱۹۲۹

شخص نشسته پاندهت موئی اعلیٰ شهر ری پدر جوانی اعلیٰ شهر ری

می افکند و گلویش را میفشرد و مانع آن میشد که منظورهایش را با زبان و کلمات بیان کند، افکارش را بوسیله نوشتن بر روی قطعات کاغذ بما میفهماند.

دیگر عملاً نسبت به کارهای کمیته ما که تقریباً در پشت در اطاقش تشکیل میشد علاقه می نشان نمیداد. دوهفته پیش جریان کار کمیته او را تحریک میکرد و بخشم میآورد اما اکنون بنظر میرسید که دیگر از این امور واز دنیای ما خیلی بدور است. با وجود این هنوز هم به مسائل ملی توجه داشت. یکبار به گاندی جی گفت: «مها تاجی، من بزودی خواهم رفت و نخواهم بود که سواراج و استقلال ملی را بچشم خود به بینم اما میدانم که شما فاتح خواهید بود و پیروزی بسیار نزدیک شده است...»

بیشتر کسانی که از ولایات و شهرهای دیگر آمده بودند بتدریج بازگشتند. فقط گاندی جی، چند تن از دوستان نزدیک و خویشاوندان و همچنین سه تن از پزشکان، «دکتر مختار احمد انصاری»، و «بیدان چندرا روی» و «جیوراج مهتا» که از دوستان قدیمی اش بودند و معمولاً معالجه جسم خود را به آنها رجوع میکرد پیش ما ماندند.

صبح روز ۴ فوریه ظاهرأ حالش کمی بهتر شد. تصمیم گرفتیم از این بهبودی استفاده کنیم و او را به لکنهو ببریم که وسایل معالجه با برق و با اشعه ایکس در آنجا بیش از الله آباد فراهم بود. همانروز با اتوموبیل راه افتادیم. گاندی جی و کاروانی از اتوموبیل ما را مشایعت میکردند. خیلی آهسته حرکت میکردیم اما بیمار نیرویش تقریباً بیابان رسیده بود و فوق العاده خسته بنظر میرسید. با وجود این، روز بعد هر چند هنوز نشانه های خطرناکی دیده میشد، ظاهرأ چنین بنظر میرسید که بر خستگی خود غلبه کرده است.

روز ۶ فوریه، در نخستین ساعات روز در حالیکه تمام شب را با نهایت التهاب و ناراحتی بر بالینش گذرانده بودم ناگهان دیدم که تمام حالات مبارزه و انقلابی که در صورتش دیده میشد محو گردید و جای خود را به یک آرامش عمیق سپرد. من تصور کردم که در پایان ناراحتیهای شب بالاخره بخواب رفته است و از این جهت بسیار خوشنودشدم اما مادرم که الهامات روحی نیرومندی داشت ناگهان بی اختیار فریاد کشید. من با تندی بمادرم نگاه کردم تا از او خواهش کنم آرام باشد و با فریاد خود خواب بیمار را مختل نسازد، اما افسوس که او بخواب ابدی فرورفته بود. آخرین خواب که بیداری از پی نداشت.

در همان روز جنازه او را با اتوموبیل بالله آباد برگرداندیم. من خود در کنار جنازه او در اتوموبیل نشستم. «رانجیت» هم اتوموبیل رامیراند. «هری» مستخدم محبوب پدرم هم در اتوموبیل ما بود. پشت سر ما اتوموبیل دیگری بود که مادرم و گاندی جی را می آورد و اتوموبیلهای دیگر هم بدنبال آنها میآمدند. من مثل یک خواب زده بودم. بدرستی نمیفهمیدم که چه اتفاقی برای ما روی داده است. مسافرت، انبوه مردمی که بر سر راه

ما جمع شده بودند، جریان تشییع جنازه، همه این ماجراها همچون خوابی بر من میگذشت. نمیتوانستم بهیچ چیز فکر کنم. هم اکنون منظرهٔ اجتماع عظیم وانبوه مردم را در لکنه‌ها بنظر میآورم که چگونه بر اثر شنیدن خبر این مرگ بشکلی سحرآمیز جمع شدند و ما را بدرقه کردند. اتومبیل ما بسرعت بطرف الله آباد میرفت. يك پرچم بزرگ ملی پیشاپیش آن در اهتزاز بود. جنازه هم در يك پرچم دیگر بسته شده بود. در طول راه جماعات انبوهی در طی فرسنگها راه جمع شده بودند تا مراسم آخرین احترام را بجا آورند. در منزلمان تشریفات کوتاهی انجام گرفت و بالاخره آخرین سفر بسوی «گنگ» که با اجتماع عظیم مردم همراه بود آغاز شد. گویی تمامی يك ملت در آنجا جمع شده بودند. موقعی که شب آنروز زمستانی بر روی سواحل شط فرو میافتاد شعله‌های آتش با آسمان بلند شد و جسدی را که برای ما و برای میلیونها نفره موطن ما مظهر و مفهوم آنهمه معانی عظیم و مختلف بود خاکستر کرد. گانندی جی چند جملهٔ منقلب کننده خطاب بمردم گفت و بعد همه ما آرام و خاموش و دردمند بخانه باز گشتیم در حالیکه در زیر آسمان بزرگ و پرستاره که تمام شعله‌هایش را بر افروخته بود، يك احساس عمیق تنهائی ما را در خود میفشرد.

هزاران هزار پیامهای همدردی و تسلیت خطاب بمادرم و من از هر سو میرسید. لرد ولیدی ایروین، نایب السلطنه و همسرش، نیز پیام تسلیت مؤدبانه‌ئی فرستادند. این اظهار همدردیها و احساسات عمومی بر زخم دل ما مرهم میگذاشت اما پیش از هر چیز حضور گانندی جی بود که ما را تسکین میداد و مخصوصاً بمادرم و همه ما برای مقابله با این ضربت هولناک کمک می کرد.

من نمیتوانستم تصور و قبول کنم که پدرم از دست رفته است و دیگر وجود ندارد. سه ماه بعد باتفاق همسر و دخترم برای استراحت کوتاهی به «سیلان» رفتیم و چند روز خوش و آرام در «نوارا الیا» گذرانیدیم. از آنجا خیلی خوشم آمد و ناگهان بی اختیار این فکر در مغزم گذشت که آن آب و هوا برای پدرم بسیار مناسب است. چرا نباید باو خبر بدهیم که بما پیوند؟ او بسیار خسته شده است و بیش از ما با استراحت احتیاج دارد. هوای اینجا برایش مفید خواهد بود. . . چیزی نمانده بود که تلگرافی به الله آباد برایش بفرستم.

پس از مراجعت از سیلان به الله آباد يك روز، نامه رسان پست يك نامهٔ عجیب و غیر عادی بر ایسان آورد. در روی پاکت به خط پدرم اسم و عنوان من نوشته شده بود. و روی آن تبرها و مهرهای بیشمار از ادارات مختلف پست دیده میشد. با کمال تعجب و حیرت آنرا گشودم و دیدم که در واقع يك نامه از پدرم برای من بود منتها در تاریخ ۲۸

فوریه ۱۹۲۶ نوشته شده بود و حالا در تابستان ۱۹۳۱ بمن میرسید. بدینقرار این نامه بیش از پنج سال و نیم در راه بوده است؛ پدرم این نامه را در «احمد آباد» و در موقعیکه من عازم اروپا بودم نوشته بود. نامه با آدرس بمبئی فرستاده شده بود که ما از آنجا با خط کشتیرانی ایتالیائی به اروپا حرکت کردیم. وقتی نامه رسیده بود ما در روی دریا بودیم و نامه بما نرسید. بعد آن نامه بدنبال ما بتمام کشورهای اروپا رفته بود. شاید مدتها هم در کاغذ دانه‌های روی میزهای پست بخواب رفته بود تا اینکه محتملاً يك روز يك مأمور پست در يك شهر ناشناس آن نامه را دیده و بفکرش رسیده بود که بهتر است آنرا برای خود من بفرستد.

چه تصادف عجیبی. این نامه در این وقت بمن میرسید و اتفاقاً يك نامه وداع بود.

پیمان دهلی

در همان روز و تقریباً در همان ساعت که پدرم میسرده عده‌تی از نمایندگان که بنام‌هند در کنفرانس میزگرد لندن شرکت کرده بودند در بمبئی از کشتی پیاده شدند. آقایان «سرینیواسا ساستری» و «سرتج بهادر ساپرو» و چند نفر دیگر که اکنون یادم نیست چه کسانی بودند مستقیماً به‌الله آباد آمدند. گاندی جی و بعضی از اعضای کمیتهٔ عاملهٔ کنگره هنوز در آنجا بودند. در منزل ما يك اجتماع خصوصی تشکیل شد که آقایان مزبور در آن گزارش کارهای میزگرد لندن را برایمان نقل کردند. آقای ساستری در همان آغاز کار شخصاً و بدون اینکه کسی به او پیشنهاد کند، از آنچه در شهر ادیمبورگ دربارهٔ هند و نهضت مردم هند گفته بود اظهار تأسف کرد. بعلاوه اضافه کرد که او همیشه تحت تأثیر اطرافیان خود قرار میگیرد و جای آن دارد که «پر حرفیهای زیاد از اندازه اش» فراموش گردد.^۱

نمایندگان کنفرانس میزگرد هیچ چیز تازه و مهمی دربارهٔ کنفرانس مزبور بما نگفتند که ما از آن اطلاعی نداشته باشیم. آنها فقط دربارهٔ بندوبست‌ها و دسته بندیها و مذاکرات پشت صحنه و باصطلاح گفتگوهای کریدورها، مطالب ناچیز و بی اهمیتی نقل کردند که مثلاً لرد فلان چنین گفت و سر^۲ بهمان چنان اظهار داشت و مشتی از این قبیل حرفها و بیانات غیر رسمی و خصوصی که هیچ فایده و اساسی نداشت.

همیشه چنین بنظرم رسیده است که لیبرالهای هندی ما به پر حرفیهای بی اساس و وعده‌های میان تهی بیش از واقعیات اهمیت میدهند و حرفها و گفتگوهای غیر رسمی بعضی مقامات رسمی برای ایشان خیلی بیش از حقایق اوضاع هند مهم میباشد. در واقع از آن مذاکرات غیر رسمی هم که آقایان مزبور برای ما نقل میکردند هیچ نتیجه‌ئی برای هند بدست نمی‌آمد. توضیحات این آقایان اعتقاد قبلی ما را مبنی بر اینکه تصمیمات کنفرانس

۱- صفحه ۳۴۰ رجوع شود. م.

۲- «سر» يك لقب اشرافی انگلیسی است. م.

میزگرد برای ما ارزشی ندارد راستر میساخت .

یکی از شرکت کنندگان در آن ملاقات پیشنهاد کرد که گاندی جی نامه‌ئی برای نایب‌السلطنه بنویسد و درخواست ملاقاتی کند و در این ملاقات از او توضیحات صریحی بخواهد . گاندی جی هم تصور میکنم بدون اینکه از چنین ملاقاتی انتظارمهی داشته باشد این پیشنهاد را پذیرفت . اصولاً او همیشه حاضر و آماده بود که با مخالفین و حریفان خود ملاقات کند و در هر باب با ایشان بمباحثه و گفتگو پردازد . او که همیشه حق را مطلقاً بجانب خود میدانست همواره امیدوار بود که بتواند مخالفین خویش را در قبول نظریاتش موافق سازد . اما اغلب پیش از آنکه يك شکل فکری صحیح و عالمانه را در نظر داشته باشد ، تحولات روحی و احساساتی مخاطب را بحساب می‌آورد و امیدوار بود که با نیروی روحی سدهای بد بینی و خصومت و خشم را از میان بردارد و عواطف خیرخواهی و حسن- نیت اشخاص را برانگیزاند . او میدانست که اگر از این راه موفق شود ، طرف مقابل اعتقاد استوارتری با اقدامات مثبت خود پیدا خواهد کرد و اگر هم با شکست مواجه گردد لااقل مخالفت حریف جنبه نرمتر ، و اختلافات صورت ملایمتری خواهد داشت . گاندی جی بارها از راه تماس شخصی و بخاطر قدرت فوق العاده شخصیت خود بر کسانی که بشدت مخالف سیاست او بودند پیروز شده بود و آنها را به ستایشگران خویش مبدل ساخته بود که اگر هم از انتقاد سیاست او منصرف نشده بودند لااقل از آن پس دیگر هرگز روش او را تمسخر نمی‌کردند . منتها در اینجا يك تفاوت بزرگ وجود داشت . تماس گرفتن و سروکار داشتن با «افراد» مخالف يك چیز بود و روبرو شدن با يك نیروی غیر شخصی مانند دولت بریتانیا که مظهر امپریالیسم فاتح و پیروز بود يك چیز دیگر . گاندی جی با توجه کامل باین موضوع و بدون آنکه امید زیادی برای بدست آمدن نتیجه‌ئی داشته باشد از لرد ایروین نایب‌السلطنه درخواست ملاقات کرد .

در آن موقع نهضت نافرمانی عمومی ما هنوز ادامه داشت اما بعلت شایعاتی که درباره «مذاکرات با دولت» انتشار یافته بود تا اندازه‌ئی شدت و حرارتش کمتر شده بود .

درخواست ملاقات گاندی جی فوراً مورد قبول واقع شد و او از الله آباد بسوی دهلی حرکت کرد . در موقع حرکت خود بما گفت که اگر مذاکرات صورت جدی‌تری پیدا کند فوراً اعضای کمیته عامله را هم با آنجا دعوت خواهد کرد .

چند روز بعد ما را به دهلی خواست . ما مدت سه هفته در آنجا ماندیم و در این مدت هر روز ملاقاتها و مباحثات و گفتگوهای دنباله دار و جدی ادامه داشت . گاندی جی چندین بار بالرد ایروین ملاقات کرد اما این ملاقاتها با فاصله‌های سه چهار روز یکبار صورت

میگرفت . زیرا ظاهر آلوده و آبروین با «اداره امور هند» در لندن هم تماس میگرفت و مشورت میکرد (البته بوسیله تلگراف یا وسایل دیگر) . گاهی اوقات بعضی چیزهای کوچک و حتی بعضی کلمات مانع پیشرفت مذاکرات میشد . یکی از این کلمات موضوع « متوقف ساختن » نهضت نافرمانی عمومی بود . گاندی جی بارها توضیح میداد که این نهضت چیزی نیست که بتوان آنرا یکباره متوقف ساخت زیرا اختیار این کار در دست مردم است و نه در دست ما . با وجود این ممکن است اوضاعی پیش آید که نهضت از طرف مردم متوقف شود . لرد آبروین با این کلمه مخالفت میکرد و میخواست در هر حال این کلمه بکار نرود و آنرا تکرار نکنند و گاندی جی هم نمیتوانست این حرف را بپذیرد . بالاخره بجای « متوقف ساختن » کلمه « ادامه نیافتن » را بکار برد .

همچنین مذاکرات مفصلی درباره تحریم پارچه ها و مشروبات خارجی بعمل میآمد . بیشتر وقت ما برای بحث و گفتگو در باره جزئیات يك پیمان موقتی صرف میشد بدون آنکه فعلاً به مسائل اساسی پردازیم . همه تصور میکردیم که بعداً در موقع مناسب تر یعنی بعد از انعقاد يك پیمان موقتی و قطع شدن هیجانات مبارزات جاری روزانه ، آسانتر میتوان باین مسائل پرداخت . در نظر ما منظور از مذاکرات این بود که با اصطلاح به يك نوع توافق برای ترك مخاصمه موقتی برسیم تا بعداً بتوان مذاکرات جدی تری را دنبال کرد . در این زمان کسان زیادی بدلهلی آمده بودند . از جمله عده ای روزنامه نگاران خارجی و مخصوصاً آمریکائی . آنها از کمی فعالیت مطبوعاتی ما خیلی ناراضی بودند و گله داشتند که ادارات رسمی دهلی نو و دفتر کار نایب السلطنه درباره مذاکرت « گاندی - آبروین » خیلی بیش از ما عناصر وابسته به کنگره ، اخبار و اطلاعات به مطبوعات میدهند و در دسترس خبر نگاران میگذارند . این حرف آنها کاملاً صحیح بود و در این مورد ما قصور داشتیم .

همچنین در آن زمان عده ای از شخصیت های معروف کشور و صاحبان مقامات مختلف برای ملاقات و سلام گاندی جی به دهلی می آمدند . زیرا بنظر آنها اکنون ستاره اقبال « مهاتما » در اوج بود . اینها اشخاصی بودند که اغلب در محکوم ساختن ما دست داشتند و یا لاقلاً همواره خود را از گاندی جی و کنگره دور نگاه میداشتند که مبادا از این جهت ضرر و زیانی متوجهشان شود . حالات ماشای اینکه آنها با چه عجله و شتابی سعی داشتند هر طور هست خود را به او نزدیک سازند و اقامت خنده آور بود . بنظر آنها چنین میرسید که کنگره وضعی استوار و درخشان پیدا کرده است . هیچ کس نمیتوانست پیش بینی کند که آینده چه چیزها همراه خواهد داشت . در هر حال فعلاً بنظر آنها صلاح در این بود که به کنگره و سران آن نزدیک شوند . اما یکسال بعد باز اوضاع عوض شد و باز همین عناصر

که امروز دوروبر ما می‌گشند بخاطر آشنائی با ما از وحشت بر خود میلرزیدند و باز کاملاً از ما بریدند و با کمال دقت از کنگره احتراز می‌جستند.

حتی متعصبین و سردمداران فرقه‌ها هم که به آتش اختلافات مذهبی دامن می‌زدند در آن زمان می‌ترسیدند که مبادا در این جریان جدید عقب بمانند و بهمین جهت آنها نیز پیش مهاتما می‌آمدند و از حسن نیت خود سخن می‌گفتند و اطمینان می‌دادند که آماده‌اند درباره موضوع فرقه‌های مذهبی سازشی رایندیرند و اگر او خود اقدامی بکند با سانی می‌توان توافقی میان پیروان فرقه‌های مختلف برقرار ساخت.

یک موج روزافزون از صاحبان مقامات مختلف بالا و پایین به منزل دکتر انصاری که گاندی‌جی و جهمی از مادر آنجا سکونت داشتیم هجوم می‌آورد. ما در ساعات فراغت و بیکاری به تماشای آنها می‌پرداختیم که برایمان بسیار جالب و پرفایده بود.

از سالها پیش ارتباطات و معاشرت و رفت‌آمدهای ما تقریباً به تماس‌هاییکه با مردم و طبقات فقیر شهری و روستائی پیدا می‌کردیم و به آمیزش با عناصری از این قبیل که در داخل یا خارج از زندانها می‌دیدیم محدود شده بود. اکنون این آقایان بسیار ثروتمند و خوشگذرانی که برای دیدن گاندی‌جی هجوم می‌آوردند یک جنبه دیگر از طبیعت آدمی را با نشان می‌دادند. اینها مظهر آن جنبه قابل انطباقی بودند که می‌توانستند از هر طرفی که باد بوزد بخوبی با آن منطبق و همراه شوند. هر وقت احساس می‌کردند قدرت و موقعیت تغییر محل می‌دهد آنها نیز فوراً جهت خود را عوض می‌کردند و بسوی آن متوجه می‌شدند و همچون گل آفتاب گردان با تبسمی بر لب بسوی خورشید جدید رو می‌گردانند. بسیاری از آنها، ارکان اساسی حکومت بریتانیا در هند بشمار می‌رفتند. خیلی جالب بود که می‌دیدیم این آقایان با منتهای خود خواهی و خود پرستی میخواستند مطمئن شوند که اگر اوضاع تغییر یافت و حکومت جدیدی در هند روی کار آمد باز هم آنها در زمره ارکان اساسی آن باقی خواهند ماند.

در آن روزها اغلب در موقع گردشهای صبحانه گاندی‌جی که در دهلی نو بعمل می‌آورد من هم همراهش می‌رفتم. معمولاً آن موقع تنها وقتی بود که میشد با او آسوده حرف زد زیرا در بقیه ساعات روز تمام دقایق وقتش کاملاً گرفته و پر بود. حتی در همین گردشها هم اغلب وقت خود را به مصاحبه با یک روزنامه نگار که معمولاً خارجی بود یا مذاکره با یکی از دوستان که برای مشورت درباره یک کار شخصی پیش او می‌آمد اختصاص می‌داد. ما با هم درباره همه چیز، درباره گذشته و حال و مخصوصاً آینده صحبت می‌کردیم، بخاطر دارم که یکبار از فکری که درباره آینده کنگره داشت سخت متعجب شدم. من همیشه تصور می‌کردم که کنگره با آن صورت که داشت، وقتی که استقلال کشور تأمین گردد خود بخود از میان خواهد رفت و تغییر شکل خواهد یافت. او عقیده داشت که فعالیت کنگره باز هم باید ادامه

یا بدمنتها با یک شرط که کنگره يك قطعنامه «اعراض» بتصویب برساند و در ضمن آن تصریح کند که هیچ يك از اعضای آن حق ندارند کارمند حقوق بگیر دولت شوند و گرنه باید از عضویت کنگره استعفا بدهند. اکنون جزئیات افکار او در این زمینه بخاطر من نیست اما فکر اساسی او این بود که کنگره بر اثر دورماندن از قدرت دولتی و حفظ سلامت و دست نخوردگی خود خواهد توانست تأثیر اخلاقی و روحی عظیمی در دستگاه اجرایی دولت و ادارات دولتی داشته باشد و بدین ترتیب آنها را در طریق درست و صحیحی هدایت کند.

این فکر برای من چیز عجیبی بود که نمیتوانستم آنرا به آسانی بپذیرم مخصوصاً که مشکلات فراوان و بیشماری هم بوجود می آورد. بنظر من در چنین صورتی کنگره بقرض آن هم که بتواند وجود داشته باشد عاقبت مورد بهره برداری و استفاده صاحبان منافع موجود و طبقه حاکمه کنونی قرار خواهد گرفت. اما صرف نظر از جنبه عملی این موضوع که اصولاً صحیح نیست و نمیتواند تحقق پذیرد خود این حرف اعماق فکر گاندی جی را خوب نشان میداد. در حقیقت او از حزب چیز دیگری غیر از مفهوم جدید متداول و معمولی آن می فهمید.

حزب در معنای جدید خود عبارتست از يك گروه متشکل و سازمان یافته که برای بدست آوردن قدرت حکومت بمنظور تغییر دادن شکل و ساختمان سیاسی و اقتصادی جامعه بر اساس برنامه و اصولی که قبلاً تعیین شده است فعالیت کند. یا بگفته «مستر تاوینی» مفهوم حزب در زمان ما عبارت از دستگاهیست که میخواهد حد اکثر هویت را برای حد اکثر الاغها تهیه کند.

افکار گاندی جی درباره دموکراسی با افکار مافوق الطبیعی و جنبه های روحانی بهم آمیخته بود و بهیچوجه با رقم، عدد، تعداد افراد، اکثریت، نمایندگی بمعنی عادی کلمه و نظایر این کلمات و اصطلاحات ارتباط نمی یافت. اساس فکر او بر «خدمت» و «فداکاری» بنا شده بود و بنظر او وسیله تحقق و انجام این خدمت هم اعمال فشار روحی و اخلاقی بود.

گاندی جی در بیانیه می که بتازگی (در ۱۷ سپتامبر ۱۹۳۴) منتشر ساخته است نظر خود را درباره يك دموکرات بیان میدارد و يك نفر دموکرات را بآنصورت که خود او میفهمد توصیف میکند. در این بیانیه ادعا میکند که خود او «دموکرات متولد شده» است و میگوید «اگر مفهوم دموکراسی این باشد که انسان مثل فقیرترین مردم زندگی کند و بکوشد که زندگی از آنها بهتر نباشد و سعی داشته باشد که خود را دائماً هم سطح ایشان نگاهدارد

میتوانم بگویم من دمو کرات کامل متولد شده‌ام» او با زهم مطالب خود را ادامه میدهد که از آنها مفهومی که او از دمو کراسی میفهمد بیشتر نمایان میگردد از جمله میگوید :

« ما باید باین حقیقت اعتراف کنیم که اگر کنگره از دمو کرات منشی خود مفتخر است در واقع افتخارش باین نیست که عده‌ئی نمایندگان مردم را به جلسات سالیانه خود می‌کشاند و در کارها شرکت میدهد، بلکه بخاطر خدمات فراوان و روزافزون نیست که نسبت بمردم انجام میدهد. اگر دمو کراسی غربی تا کنون هم ضعف خود را در نظر کنگره فاش نساخته باشد بالاخره روزی نفس آن نمایان خواهد شد. ای کاش هند میتواند از راه تعلیم گرفتن از سرمشکهای قابل فهم، دمو کراسی واقعی را درک کند و بیاموزد. »

« نباید فساد و تزویر دستگانه‌های دمو کراسی نتیجه اجتناب ناپذیر دمو کراسی باشد یا دمو کراسی بشمار رود. دمو کراسی واقعی بمعنی فعالیت عده‌ئی نماینده نیست که خود را مظهر روح، امیدها و تمایلات مردمی که مدعی نمایندگی ایشان میباشند می‌شمارند. من عقیده دارم که دمو کراسی نمیتواند بوسیله جبر و زور و در خارج بوجود آید. دمو کراسی از خارج بوجود نمی‌آید بلکه از درون هر فرد سرچشمه میگردد و در داخل روح او بوجود می‌آید. »

مسئلاً این توصیف گانندی جی از دمو کراسی همانطور که خود او هم گفته است بهیچوجه با مفهوم دمو کراسی غربی تشابهی ندارد. اما جالب توجه است که با دمو کراسی کمونیستی که بسهم خود از جنبه‌های متافیزیک و ما بعد الطبیعه خالی نیست یک نوع شباهتی دارد. زیرا در دمو کراسی کمونیستی هم معمولاً يك عده معدود کمونیست خود را مظهر احتیاجات و تمایلات واقعی توده‌های مردم می‌شمارند هر چند که ممکن است خود این توده‌ها از آنها بی‌خبر باشند. برای این قبیل اشخاص توده‌ها يك نوع مفهوم متافیزیک و غیر واقعی را پیدا میکنند و در نتیجه اینها تصور میکنند که خودشان مظهر زنده آن توده‌ها میباشند. بدیهی است مشابهتی که میان نظر و درک گانندی جی با نظر کمونیستی قائل شدم بسیار سطحی است و بهیچوجه از همین اندازه محدود تجاوز نمیکند و گرنه آنها چه در نظرهای اصولی و چه در چگونگی طرحی مسائل و بخصوص در مورد مسائل تاکتیکی و طرز بکار بردن نیرو برای رسیدن بمقصود اختلافی فراوان دارند و از هم کاملاً دور هستند.

در هر حال چه گانندی جی يك نفر دمو کرات بمعنی واقعی کلمه باشد و چه نباشد آنچه مسلم است او نماینده واقعی توده‌های دهقانان و چکیده اراده دانسته یا ندانسته آنهاست. او حتی خیلی بیش از «نماینده» آنهاست زیرا مظهر ایدآلها و آرزوهای این صدها میلیون نفوس دهقانان هندی بشمار میرود. مسلماً او نمونه يك دهقان متوسط هندی نیست. او با ظرافت طبع و ذکاوت ادراک و حساسیت فوق العاده‌ئی که دارد مردی بسیار خوشذوق

است که نظری وسیع هم دارد. او يك «انسان» و در عين حال يك چكیده رنج و ریاضت است که بر هیجانان و شهوات خود تسلط دارد و آنها را بصورتی عالی و آسمانی در آورده است و عواطف خود را بسوی روحانیت و معنویت سوق میدهد. شخصیت خیره کننده او مردم را همچون آهن را با بخود میکشاند و در ضمن آنها را به بیعلاقه بودن و صرف نظر کردن از علائق و بستگی ها میخواند. تمام صفات او با يك دهقان متوسط هندی تفاوت فاحش دارد و با اینهمه او يك «دهقان بزرگ» است و مردیست که مسائل این دنیا را با چشم يك دهقان مینگرد و در برابر بعضی جنبه های زندگی هم همان چشم بستگی يك دهقان را دارد. اما هند کنونی سرزمین دهقانانست و انگار او هم سراسر هند را با دست خود لمس کرده است و آنها را بهتر از هر کس میشناسد. کوچکترین ارتعاشات هند را با يك اطمینان تقریباً غریزی بوسیله حالات روحی خاص خود درك میکند و در لحظات معین بسا اقدام میبرد.

اونه فقط برای دولت بریتانیا صورت يك رمز و يك معما را دارد بلکه برای ملت خود و اطرافیان نزدیکش نیز چنین است؛ شاید اگر او در کشور دیگری جز هند مینمود با اوضاع امروزی تناسبی میداشت اما چنین بنظر میرسد که هند او را بخوبی درك میکند. هند امروز این مرد را که جنبه های مذهبی و پیامبری دارد و در باره گناه و رستگاری و عدم خشونت حرف میزند دوست میدارد.

در اساطیر و افسانه های مذهبی هند داستانهایی فراوانی از مرتاضین بزرگ وجود دارد که بر اثر قدرت و ریاضت و شدت فداکاری نفس صورت يك «کوه عظیم شایستگی» را پیدا میکنند و بمقام نیمه خدائی میرسند و میتوانند نظم موجود را هم تغییر بدهند و در مقدرات تأثیر بگذارند. در مقابل قدرت فوق العاده روحی گانندی جی و نیروی عظیم او که انگار از يك ذخیره نقصان ناپذیر معنویت ناشی میشود من همیشه پیاد این نیمه خدایان افسانه ای افتاده ام. مسلماً او از نوع مردم عادی جهان ما نبود. او از يك قماش دیگری بود و اغلب مثل این بود که از اعماق چشمهایش يك موجود نا شناخته دیگر با مینگریست.

هند، حتی هند شهرها، حتی هند صنعتی و جدید در خود نشانه های دهقانی فراوان داشت و هنوز رنگ دهقانی خود را رها نکرده بود. بنابراین بسیار طبیعی بود که هند این فرزند خود را که در عین حال، هم به او شبیه بود و هم با او تفاوت داشت، بصورت يك بت و يك رهبر محبوب بپذیرد. گانندی جی یادگارهای باستانی و خاطراتی را که تقریباً از یادرفته بود از نوزنده کرد و هند را متوجه روح خود ساخت. هند در میان تیرگیهای رنج آور زمان حال، تنها و بی امید دست و پامیزد و رؤیاهای مبهمی در باره گذشته و آینده

خود داشت اما گاندی آمد، در فکر او امید را برانگیخت، و در کالبد متزلزل و ناتوان او نیروئی تازه دمید در نتیجه برای هند آینده صورتی دلپذیر و امیدبخش بخود گرفت. هند همچون «ژانوسی»^۱ شد که هم به پشت سر و به گذشته مینگرد و هم به جلو و به آینده، و میکوشد که این هر دو را با هم پیوند دهد.

بسیاری از ماتصورات دهقانی اشیاء را از دست داده بودیم. با طرز فکر قدیمی و آداب و رسوم آباء اجدادی و عقاید مذهبی پدران خود قطع رابطه کرده بودیم. ما خود را «متجدد» مینامیدیم و منظورمان از «ترقی» صنعتی شدن، بالا رفتن سطح زندگی و دسته جمعی کردن کشاورزی بود. ما نظریات دهقانی را ارتجاعی می شمردیم و در میان ما کسانی که بسوی سوسیالیسم و کمونیسم متوجه میشدند روز بروز زیادتر میشد. آیا چطور شد که ما توانستیم از نظر سیاسی با گاندی جی مربوط شویم و حتی اغلب بصورت پیروان با اعتقاد و فعال اقدامات او در آئیم؟ این سؤال بسیار دشوار است. و به کسی که گاندی جی را ندیده و نشناخته باشد مشکل میتوان در این باره پاسخ قانع کنندهئی داد.

شخصیت يك فرد اغلب يك نیروی غیر قابل توصیف و عجیبی است که مستقیماً در روح دیگران اثر میگذارد. این نیرو که معمولاً در گاندی جی بحساب نمی آمد برای کسانی که بدیدنش میرفتند با شکل مختلف جلوه گر میشد. اما صرف نظر از این کشش مغناطیسی شخصیت، بالاخره اعتقاد فکری و روحی هم بود که افراد را به سوی او میکشاند و در اطراف او نگاه میداشت.

اغلب اتفاق می افتاد که اشخاص با فلسفه او و حتی با قسمت عمدهئی از منظورهی او موافق نبودند، یا اینکه با او تفاهمی نداشتند و او را درک نمی کردند اما لا اقل شکل اقدامی که او پیشنهاد می کرد برای همه کس محسوس و قابل فهم بود و با درک و فهم عمومی سازگاری داشت. بعد از عدم فعالیت مستدی که ملت ما بر اثر يك سیاست ملایم و ضعیف طولانی بدان عادت کرده بود و جزو سنن قدیمی ما شده بود هر نوع اقدام و عملی برای ما مفید بود و جلب توجه میکرد. در این میان طرز اقدامی که گاندی جی پیشنهاد میکرد شجاعانه و مؤثر و اخلاقی بود. این روش، هم از نظر فکری و هم از نظر احساساتی و اخلاقی جذبهئی مقاومت. ناپذیر داشت. کم کم درستی این راه، اعتقاد ما را هم تسخیر کرد و ما بدون آنکه تمام فلسفه و افکار او را بپذیریم قدم بقدم همراه او میرفتیم. این جدائی و افتراق فکری و این ناهماهنگی که از نظر فکر و عمل میان ما وجود داشت خیلی منطقی نبود و طبعاً به کشمکشهای شدید درونی من منتهی میگشت. ما بطور مبهمی امیدوار بودیم که گاندی جی بر اثر حساسیت شدیدی

۱- ژانوس در اساطیر و افسانه های یونانی یکی از خدایان بود که همیشه گذشته و آینده را در ذهن خود داشت

همین جهت او را بشکل انسانی میساختند که دو صورت داشت و بدو طرف نگاه میکرد. م

که نسبت به تحول اوضاع داشت بتدریج قدمهای لازم را بطرف راهی که ما آنرا درست میدانستیم برخواهد داشت. در هر حال راهی که اودنبال میکرد بدون تردید در آن موقع تنها راه موجود بود و در صورتی هم که لازم میشد بعدها در سر يك دو راهی از هم جدا شویم فعلاً سبقت گرفتن و تندتر رفتن از او ابلهانه میباشد.

همین وضع نشان میداد که اختلاط و درهمی و عدم ثباتی در افکار ما هم وجود داشت و زیاد در کار و فکر خود روشن نبودیم. همیشه ما فکر میکردیم که در نظریات و عقاید خود منطقی تر هستیم اما بیقین گانندی جی هند را خیلی بهتر از ما میشناخت و مسلماً در او چیزی وجود داشت که میتوانست به احتیاجات و تمنیات توده‌های مردم جواب گوید. از این راه بود که او میتوانست آنهمه فداکاری و وفاداری را بایشان الهام کند. اگر ما میتوانستیم او را قانع و متقاعد سازیم و اگر او را بنظریات خود معتقد میساختیم میتوانستیم توده‌ها را نیز بخود معتقد سازیم. و بنظر میرسید که معتقد ساختن او غیر ممکن نبود زیرا علیرغم افکار دهقانی خود او در واقع يك فرد شورشی متولد شده بود و يك عنصر انقلابی بود که تحولات و زیور و روشنهای عمیق را آرزو میکرد و هرگز هیچ ترسی از عواقب اقدامات نداشت. گانندی جی خیلی خوب توانست که ملت افسرده و مأیوس ما را بکار وادارد و متشکل سازد و براه اندازد و این کار رانه از راه توسل با اقدامات خشونت آمیز و تند و دیکتاتوری بلکه با منتهای نرمی، با نگاه شیرین و با گفتار دلنشین خود و مخصوصاً با صرف کردن وجود شخص خود و نشان دادن سرمشقهای شخصی انجام می‌داد. بخاطر دارم که در سال ۱۹۱۹ و در دوران نهضت ساتیا گراها در هند یکی از مبارزین ما بنام «عمر سبحانی» در بمبئی او را «مالك الرقاب» مهربان و محبوب «مینامید؛ از آن زمان تا کنون حوادث بسیار روی داده است و تغییرات فراوان حاصل شده است. متأسفانه «عمر» دیگر زنده نیست که این تحولات را ببیند. اما ما که زنده ماندیم و میتوانستیم در آستانه سال ۱۹۳۱ پشت سر خود نگاه کنیم دل‌ها مان از شادی می‌تپید.

بیقین سال ۱۹۳۰ سال عظیمی بود و بنظر میرسید که گانندی جی همچون ساحری چیره دست بسا يك اشاره انگشت قیافه کشور را تغییر داده است. البته هیچ کس آنقدر احمق نبود که تصور کند ما دولت بریتانیا را بطور قساطع شکست داده‌ایم بلکه شادی و شغف ما از چیز دیگری بود. ما از ملت خود مغرور و خوشوقت بودیم. از زنان خودمان، از جوانان خودمان، از کودکان خودمان و از نقشی که تمامی ملت ما در نهضت ملی اجرا کرده بود سرافراز بودیم. برای ما این امر يك پیروزی روحی بود. هرملتی هم که بجای ما میبود حق داشت از چنین تحولی سرفراز باشد اما مخصوصاً برای ما که يك ملت اسپر

۱- در اینجا کلمه مالك الرقاب بجای کسی که غلام و بنده اسپر میکند و به بازار میکشاند بکار رفته است. م.

واستعمارزده بودیم ارزش و اثرش مضاعف بود. ما بسیار علاقمند بودیم که چنین گنجینه گرانبهای را برای خود محفوظ نگاهداریم.

گانندی جی همواره نسبت بشخص من مهربانی و علاقه و محبت فوق العاده می‌میدول میداشت. مرگ پدرم او را بطور نمایانی بمن نزدیک تر ساخت. همواره با کمال حوصله به اظهارات و استدلالات من گوش فرا میداد و حد اکثر کوشش خود را بعمل می‌آورد که تمایلات مرا بر آورد. حتی من باین نتیجه رسیده بودم که با کمک بعضی از همکارانم خواهم توانست او را بطور تدریجی و مداوم بسوی سوسیالیسم بکشانم. خود او میگفت که حاضر است قدم بقدم و بنسبتی که راه همواروپاک شود در این راه پیش برود. بدینقرار در نظر من حتمی و غیرقابل تردید بود که او اصول اساسی سوسیالیسم را خواهد پذیرفت. زیرا برای بیرون آمدن از زیر بار فشار، ظلم، بیعدالتی، آشفتگی، و فقری که در کشور ما بصورت نظام موجود در آمده بود جز سوسیالیسم وسیله دیگری بنظر من نپرسید. فکر میکردم که ممکن است گانندی جی با تا کتیک‌های سوسیالیسم توافق نداشته باشد اما در باره ایدآلهای آن مسلماً توافق خواهد داشت. اکنون می‌فهمم که میان ایدآل گانندی جی و هدفهای سوسیالیسم فاصله‌ئی عمیق و اختلافاتی اساسی وجود دارد.

به دهلی و به آن ماه فوریه ۱۹۳۱ باز گردیم.

مذاکرات «گانندی جی - ایروین» ناگهان قطع گردید. تا چند روز نایب السلطنه دیگر بدنبال گانندی جی نفرستاد. ما تصور کردیم که این قطع شدن، پایان مسلم کار است. اعضای کمیته عامله تدارک بازگشت خود را فراهم میساختند. پیش از آنکه ازهم جدا شویم یکبار دیگر وضع آینده و چگونگی نهضت نافرمانی را که اسماً هنوز ادامه داشت مورد مطالعه و سنجش قرار دادیم. همه ما احساس میکردیم که اگر مذاکرات قطع گردد دیگر نخواهیم توانست بازهم دور یکدیگر جمع شویم. ما همه انتظار داشتیم که بزودی باز توقیفهای دسته جمعی و حملات وحشیانه دولت بر ضد کنگره با خشوتی شدیدتر از گذشته آغاز گردد. با ملاحظه اینکه محتملاً دیگر نخواهیم توانست دوباره دور هم گرد آئیم و این ملاقات آخرین اجتماع ما میبود، تصمیمات مختلفی اتخاذ کردیم که مخصوصاً یکی از آنها پراهمیت و پرمعنی بود.

تجربه بما نشان داده بود که شکل کار ما در گذشته و در دوران اخیر در مقابل فشار و تضییقات دولت درست و مفید نبوده است. ما قبلاً تصمیم گرفته بودیم که بهنگام بازداشت رئیس کنگره یا اعضای کمیته عامله بجای آنها اشخاص دیگر و اعضای علی البدل تعیین گردند اما تجربه ثابت کرد که این روش نتایج رضایت بخشی نمیداد زیرا کسانی که بجای رئیس یا اعضای کمیته بکار مشغول میشدند عملاً نفوذ و قدرت سابقها را نداشتند

و این اعضای علی البدل نمیتوانستند کار مهمی انجام دهند و فقط ممکن بود خود آنها هم بزندان بروند. این خطر هم وجود داشت که با ادامه این روش عاقبت کنگره بر اثر رهبری عناصر جدید، در وضع نادرستی قرار گیرد. باین جهت تصمیم گرفتیم که باین شکل کار خاتمه دهیم. کمیته عامله در دوران اجلاسیه فوق العاده دهلی تصمیم گرفت که در آینده بهمان صورت ثابت خود بکار پردازد بدون آنکه عضوهای علی البدل بجای اعضای توقیف شده انتخاب شوند. طبق تصمیم جدید در صورت آغاز بازداشتها اعضای کمیته تا آخرین فرد در پست خود میمانند و آخرین نفر هم به تنهایی کار میگرد و موقعیکه او هم بزندان میرفت دیگر کمیته کار نمیکرد و اختیارات آن خود بخود به تمام افراد کشور، بهر مرد و هر زن کشور ما منتقل میگشت. ما با این ترتیب از تمام افراد ملت دعوت میکردیم که مبارزه آشتی ناپذیر خود را بدون هیچگونه سازشی همچنان دنبال کنند.

این قطعنامه بسیار شجاعانه بود و هیچگونه راه گریز و عقب نشینی را باقی نمیگذاشت همچنین ما باینوسیله باین واقعیت اعتراف میکردیم که برای ستاد مرکزی مبارزه ملی یعنی کمیته عامله کنگره، حفظ تماس با مناطق مختلف کشور و رسانیدن تعلیمات منظم به آنها روز بروز دشوارتر میشود. این امر در واقع اجتناب ناپذیر بود. زیرا زنان و مردان فعال ما علناً مبارزه میکردند و در هر لحظه ممکن بود همه آنها بازداشت شوند. از سال ۱۹۳۰ يك سرویس ارتباط مخفی هم تأسیس شده و بکار پرداخته بود که گزارشها و تعلیمات را بسراسر کشور میرساند این دستگاه بخوبی کار میکرد و بما نشان میداد که میتوانیم يك دستگاه اطلاع و ارتباط مخفی هم ترتیب دهیم که با کمال موفقیت کار کند. اما در بعضی موارد این روش با طرز فعالیت علنی ما تطبیق نمی یافت و گانندی جی هم با این نوع فعالیت مخفی اصولاً مخالف بود.

طبق تصمیم جدید برای مواردی که کمیته عامله یعنی ستاد فعالیت و مبارزه وجود نمیداشت ما کار مبارزه را به ابتکارات محلی خود اهالی در هر منطقه میسپردیم که اگر دستوراتی هم از مقامات بالاتر سازمان به آنها میرسید کارها را بنا بمقتضیات و موافق صلاحدید خود دنبال کنند و یا اصولاً هیچ کاری نکنند. بدیهی است که هر وقت ممکن میشد و در اولین فرصت باز ارتباط تجدید میگشت و تعلیمات لازم ارسال میشد.

بدینقرار این قطعنامه و قطعنامه های دیگری را تصویب کردیم اما برای اجتناب از عواقب احتمالی آنها را منتشر نساختم، ما جامه دانهای خود را حاضر کرده و آماده حرکت بودیم که ناگهان دعوت جدیدی از طرف دفتر لرد ایروین بنام گانندی جی و برای ادامه مذاکرات واصل گردید.

آنشب چهارم مارس ما تا نیمه شب در انتظار بازگشت گانندی جی از خانه نایب السلطنه

بودیم و در همان حال بخواب رفتیم . ساعت دو صبح بود که او باز گشت . ما را از خواب بیدار کردند تا اطلاع بدهند که مذاکرات به انعقاد پیمانی منتهی شده است . ما فوراً بمتن آن رجوع کردیم . من قبلاً متن تقریبی آن و اغلب مواد آنرا که مبنای مذاکرات بود میدانستم اما وقتی که متن قطعی و ماده دوم آنرا دیدم سخت ناراحت شدم و نتوانستم از هیجان و نارضائی شدیدی که روحم را فرا گرفت جلوگیری کنم . من بهیچوجه برای تحمل چنین ضربت غیرمنتظره‌ئی آماده نبودم . بنابراین بدون اظهار يك کلمه خود را کنار کشیدم و خاموش ماندم .

آیا چه میشد گفت ؟ مادر مقابل امر واقع شده‌ئی قرار داشتیم . رئیس ما تعهدی را پذیرفته بود . اگر ما با او موافقت نمی‌کردیم چه میشد کرد ؟ انشعاب ؟ مخالفت ؟ انتشار اعلامیه‌ئی مبنی بر عدم موافقتمان ؟ و بعد چه میشد ؟ این قبیل اقدامات ممکن بود يك رضایت و تسکین فردی فراهم سازد اما در نتیجه نهائی تغییری نمیداد . در هر صورت نهضت نافرمانی دیگر پایان یافته بود و کمیته عامله‌کنگره هم نمیتوانست به تنهائی و بدون گاندی جی درخواست کند که ادامه یابد . زیرا کافی بود که دولت رسماً اعلام دارد که آقای گاندی توافق را پذیرفته است و در این صورت نهضت نافرمانی فوراً متوقف میشد .

در واقع ما حاضر بودیم که با دولت بشکل قابل قبولی کنار آییم و یکنوع توافق موقتی را بپذیریم . دیگر برای ما هم خوشایند نبود که باز هم هزاران نفر از دوستانمان را بزنند بفرستیم و خودمان هم بزنند بر گردیم . هر چند که بسیاری از ما بزندان اهمیت نمیدهیم و درباره زندگی بیهوده و یکنواخت و طاقت فرسای آن با لاقیدی حرف میزنیم اما در واقع زندان جای مطبوعی نیست که روزها و شبهای عمر عزیز را در آن بگذرانیم . بنا بر این نمیخواستیم که باز هم بیهوده راه زندانها را در پیش گیریم و رنج هزاران نفر را که هنوز در زندان بودند تشدید کنیم .

در جریان مذاکرات گاندی جی با لرد ایروین که بیش از سه هفته طول کشیده بود تمام کشور انتظار داشت که بالاخره کار به توافقی منتهی گردد . اعلام شکست مذاکرات يك نوع حالت یأس و ناامیدی عمومی ایجاد میکرد . بدینقرار تمام اعضای کمیته عامله

۱- (بازداشت مؤلف) ماده دوم موافقتنامه دهلی مورخ ۵ مارس ۱۹۳۱ میگفت : در مورد مسائل مربوط به قانون اساسی ، مذاکرات آینده برای تهیه يك قانون اساسی دولت هند بر اساس طرحهایی که در کنفرانس میزگرد مورد بحث واقع شده و با موافقت دولت اعلیحضرت پادشاه بریتانیا صورت خواهد گرفت . بنا بر این طرح شکل اصلی دولت آینده هند يك فدراسیون خواهد بود همچنین مسئولیت‌های دولت آینده هند مسائلی از قبیل دفاع ، سیاست خارجی ، وضع اقلیت‌ها ، اعتبارات مالی تمهیدات مالی هند و غیره طبق طرح مزبور از مسائل اساسی میباشد که باید در مورد حمایت و مراقبت از آنها بر طبق منافع هند موافقت حاصل گردد .

کنگره هم موافق بودند که حتی اگر نتوان به يك راه حل قاطع و قابل قبول رسید فعلاً يك توافق برای متارکه موقتی برقرار گردد اما این توافق نمی‌بایست صورت تسلیم شدن و صرف نظر کردن از مسائلی را که برای ما کاملاً اساسی بود، داشته باشد.

تا آنجا که مربوط به شخص من بود چند چیز اهمیت حیاتی داشت و مخصوصاً به دو موضوع اهمیت زیاد میدادم. یکی اینکه در هر حال بهیچوجه نباید درباره استقلال کامل که هدف نهایی ماست سازشی صورت می‌پذیرفت و از آن قدمی پائین‌تر گذارده میشد. دیگر اینکه در توافق باید وضع دهقانان ما در ولایات متحده هم مورد توجه قرار میگرفت. اعتصاب مالیاتی و عدم پرداخت سهم مالکانه و دولتی تا آن زمان در دهات و روستاها موقیتهای درخشانی کسب کرده بود. مأمورین دولت در اغلب نقاط نتوانسته بودند بهیچوجه مالیات را جمع‌آوری کنند. دهقانان در وضع حساسی قرار داشتند. قیمت محصولات کشاورزی به حد اقل رسیده بود و از همیشه پائین‌تر بود. طبعاً برای دهقانان غیر ممکن بود که بتوانند با فروش محصولات خود مبالغ مالیات را تأمین کنند. بعلاوه اعتصاب مالیاتی، هم جنبه سیاسی پیدا کرده بود. اگر بعلت توافق موقتی با دولت نهضت نافرمانی متوقف میشد اعتصاب مالیاتی تکیه گاه سیاسی خود را از دست میداد. از نظر اقتصادی هم این موضوع اهمیت داشت زیرا بطوریکه متذکر شدم دهقانان فقیر بعلت فقر خود و بعلت سقوط قیمتها مسلماً نمیتوانستند حقوق مالیاتی و اربابی را پردازند. گاندی‌چی در موقع مذاکره با لرد ایروین شخصاً این موضوعها را در نظر گرفته بود و متذکر شده بود که ما وقتیکه نهضت نافرمانی را متوقف سازیم نخواهیم توانست از دهقانان بخواهیم که سهمیه اربابی و دیون معوقه خود را هم پردازند زیرا عملاً برای آنها چنین امکانی وجود ندارد و این امر خارج از قدرت آنهاست. در مذاکرات گفته شده بود که این مسئله به دولت محلی ایالتی مربوط است نه بدولت مرکزی. با اطمینان داده شده بود که دولت ایالتی ما در این زمینه با ما مذاکره خواهد کرد و هرچه در قوه دارد بعمل خواهد آورد تا مشکلات دهقانان مرتفع گردد. این اطمینان صورت مبهمی داشت اما در آن وضع نمیشد بیش از آن تضمینی گرفت و بهمین جهت این موضوع بهمان صورت مبهم باقی ماند.

مسئله مهم دیگری که برای ما جنبه حیاتی داشت موضوع استقلال ملی بود که همچنان معوق مانده بود و ماده دوم موافقت‌نامه آنرا بهخطره می‌انداخت آیا واقعاً برای همین منظور بود که ملت ما از پیش از یکسال پیش شجاعانه مبارزه میکرد؟ آیا تمام حرفها و نطقها و خطابه‌های گوناگون ما برای چنین پایانی بود؟ آیا قطعنامه کنگره درباره استقلال و بیانیها و سوگندهای روز ۲۶ ژانویه که آنها تکرار شده بود هدفش همین بود؟

در آن شب ماه مارس درحالی‌که در بستر خود افتاده بودم بتمام این مسائل فکر می‌کردم
 در دلم حفره وسیع و عمیقی بوجود می‌آمد. انگار که چیزی گران‌بها را گم کرده بودم که
 تقریباً باز نیافتنی بود.

«بدینسان جهان پایان می‌افت

نه با هیاهوئی شادمانه، بلکه بشکلی دردناک.»

کنگره کراچی

گانندی جی بطور غیر مستقیم از یاس و ناراحتی روحی من که بر اثر جریان حوادث پیش آمده بود اطلاع یافت. صبح روز بعد از من دعوت کرد که در گردش صبحگاهی روزانه اش همراه او بروم. مدت زیادی با هم صحبت کردیم. اوسعی داشت مرا قانع سازد که هیچ چیز از دست نرفته است و در زمینه اصول مورد نظر بهیچوجه، عقب نشینی نشده است. او ماده دوم موافقتنامه را بشکل خاصی توجیه میکرد و آنرا بمعنی درخواست استقلال کامل می شمرد. میگفت کلمات «طبق منافع هند» در این بند مفهومش همین است که استقلال هند تسامین گردد. این اظهارات و این طرز توجیه او بنظر من خیلی دور از واقعیت بود. هر چند اظهارات گانندی جی نمیتوانست مرا قانع سازد اما دست کم در من تسکینی بوجود میآورد. باو گفتم که صرف نظر از جهات ضعف اصولی موافقتنامه، طرز رفتار او نیز که بدون اطلاع قبلی ناگهان ما را در مقابل عمل انجام یافته قرار میدهد مرا ابو حشت می اندازد و ناراحت میکند. در او یک نوع عنصر ناشناس وجود داشت که با وجود چهارده سال دوستی و ارتباط نزدیک با او باز هم نمیتوانستم آنرا بدرستی دریابم و مرا بتشویش می انداخت. خود او قبول داشت که در او یک چنین عنصری وجود دارد. در پاسخ من میگفت که خودش هم نمیتواند در این باره توضیحی بدهد یا اقلاً بگوید که این عنصر خاص او را بکجا خواهد کشاند و چه خواهد کرد.

مدت یکی دو روز من در حال تزلزل و سردید بودم. نمیدانستم چه بکنم. دیگر موضوع جلوگیری از توافقی که حاصل شده بود یا مخالفت کردن با آن برایم مطرح نبود اکنون کار از این مرحله گذشته بود تنها کار مقدور برایم این بود که خود را از جریان برکنار دارم و هر چند واقعیت را بناچار میپذیرم لاقلاً اسماً مخالفت خود را نشان بدهم و ظاهر سازم زیرا اگر این عمل انجام یافته را می پذیرفتم مثل این بود که از اصول مورد نظر خود صرف نظر کرده باشم. ایدآلها و غرور شخصیم در این مورد مطرح بود. اما این

مسئله خیلی بزرگتر و وسیعتر از آن بود که تنها بوجود حقیر و ناچیز من محدود گردد. و بنا بر این چنین اقدامی از طرف من راه حلی برای مسئله بوجود نمیآورد. آیا بهتر نبود که امر واقع شده را با خلق خوش و قیافه باز بپذیرم و مثل گاندی جی آنرا در جهت دلخواه خود توجیه و تفسیر کنم؟ اوضمن يك مصاحبه مطبوعاتی که بلافاصله پس از توافق انجام داد توافق را بدین صورت تفسیر کرده بود که ما همچنان به نظر خود در باره استقلال، بعنوان هدف نهائی خویش، باقی هستیم. حتی يك بار هم پیش «لرد ایروین» رفت که این موضوع را برای آینده روشن و مشخص سازد و در آنجا اظهار داشت در صورتیکه «کنگره» نماینده‌ئی به «کنفرانس میزگرد» لندن اعزام دارد جز بر اساس استقلال مذاکره نخواهد کرد. طبعاً «لرد ایروین» نمیتوانست چنین نظری را بپذیرد و تأیید کند اما این حق را برای کنگره پذیرفت که در آن کنفرانس نظر خود را هر طور میخواهد مطرح سازد.

بدینقرار عاقبت پس از تردیدها و تلاشهای روحی و ضعفهای جسمی تصمیم گرفتم که توافق را بپذیرم و با تمام نیروی خود به اجرای آن پردازم. دیگر نمیشد با سستی و تزلزل رفتار کرد. زیرا بنظر میرسید که راه میانه‌ئی وجود ندارد.

گاندی جی در ضمن مذاکراتی که بعد از انعقاد توافق با لرد ایروین بعمل آورده بود اصرار ورزیده بود که علاوه بر زندانیان سیاسی که بعلت اتهامات مربوط به نافرمانی عمومی بازداشت شده بودند سایر زندانیان سیاسی نیز آزاد گردند. کسانی که بخاطر شرکت در نهضت نافرمانی بزندان رفته بودند خود بخود طبق موافقتنامه آزاد میشدند اما هزاران نفر زندانی سیاسی دیگر هم بودند که یا بر اثر محاکمه و محکومیتهای ظاهری و رسمی و یا اصولاً بدون هیچگونه محاکمه و محکومیتی در زندانها بسر میبردند. بسیاری از این زندانیان سالها بود که در زندان بودند.

در سراسر هند همیشه بعضی‌ها را بدون هیچ نوع اعلام جرم و محاکمه‌ئی دستگیر میکردند و بزندان میبردند مخصوصاً در بنگال که هیجانات سیاسی بیشتر بود این کار بیشتر رواج داشت. دولت مانند رئیس ستاد و فرمانده کل در کتاب «جزیره پنگون‌ها»^۱ یا در ماجرای «دریفوس»^۲ عقیده داشت که نبودن دلیل برای دستگیری اشخاص خود بهترین دلیل دستگیری آنهاست. زیرا وقتیکه دلیل و بهانه‌ئی برای دستگیری وجود ندارد هیچ کسی هم نمیتواند در مقابل آن بدفاع پردازد و نادرستی آنرا ثابت کند. در نظر دولت

۱- کتاب معروف آناتول فرانس که بفراسی هم ترجمه شده است و در آن محاکمات دولتی مورد تمسخر قرار

گرفته است. م.

۲- ماجرای دریفوس يك محاکمه معروف در فرانسه بود که بخاطر آن هزاران نفر را بی جهت بزندان بردند

و این قضیه شهرت جهانی پیدا کرد. در کتاب جریره پنگون‌ها هم به آن اشاره شده است. م.

کسانی که دستگیر و زندانی میشدند یا از عناصر انقلابی بودند و یا اینکه ممکن بود بالاخره در آینده و بالقوه انقلابی بشوند و باین جهت بهتر بود در زندان بمانند. گاندی جی آزادی همه آنها را خواستار شده بود و متذکر شده بود که اگر بخواهند بالاخره در کشور آرامشی بوجود آید و بخصوص در «بنگال» حالت عادی تری برقرار شود باید چنین تصمیمی اتخاذ گردد. اما دولت این پیشنهاد را نپذیرفته بود.

همچنین دولت حاضر نشد تخفیفی در مجازات «بهاگات سینگ» که با اعدام محکوم شده بود قائل گردد. گاندی جی اصرار فراوان ورزیده بود که نه بخاطر انعقاد توافق بلکه بخاطر هیجان عظیمی که در سراسر کشور ایجاد شده بود با این تخفیف موافقت شود. اما این حرف او راهم نشنیدند.

هم اکنون واقعه‌ئی را که تقریباً در آن زمان روی داد و روح تروریسم هندی را بخوبی روشن میساخت بخاطر میآورم. آن واقعه بعد از رهاییم از زندان، کمی پیش یا کمی پس از مرگ پدرم، روی داد. بکروزمردی ناشناس بنحائے ما پیش من آمد و خود را «چندرا شکار آزاد» معرفی کرد. من هرگز قبلاً او را ندیده بودم اما اسمش را شنیده بودم. او همان کسی بود که در سال ۱۹۲۱ بخاطر شرکت در نهضت عدم همکاری از مدرسه اخراج شده بود و در سن پانزده سالگی زندانی شده بود و بخاطر سر پیچی از مقررات انضباطی زندان او را شلاق زدند. پس از رهایی از زندان به نهضت تروریسم پیوسته بود و حتی یکی از رؤسای این نهضت در شمال هند شده بود. تمام این مطالب را شنیده بودم و این شایعات هرگز مورد علاقه ام قرار نگرفت. اما در آنوقت ملاقات او اسباب تعجبم شد. او آمده بود تا با من بخاطر شایعاتی که درباره مذاکرات ما با دولت رواج داشت صحبت کند. میخواست بداند که در صورت انعقاد يك قرار داد توافق با دولت آیا گروه تروریستی ایشان را آسوده خواهند گذاشت یا اینکه باز هم او و دوستانش را غیر قانونی اعلام خواهند کرد که باید در بدر و مخفی شوند؟ آیا باز هم آنها را تحت تعقیب قرار خواهند داد و برای سر ایشان جایزه تعیین خواهند کرد و چوبه‌های دار را در مقابلشان خواهند گذارد؟ آیا بآنها فرصت خواهند داد که بطرق مسالمت آمیز بپردازند؟ او بمن گفت که خود او و بسیاری از رفقایش به بیهوده بودن و نادرستی روشهای تروریستی اعتقاد پیدا کرده‌اند. با وجود این عقیده داشت که روشهای مسالمت آمیز به تنهایی برای بدست آوردن و تأمین استقلال کافی نخواهد بود و نمیتوان فقط از این راه استقلال ملی را تأمین کرد. بنظر او دیر یا زود يك اختلاف شدید در این باره روی میداد و کار بزود خورد میکشید اما حتی در آن صورت هم تروریسم روش مفیدی نمیبود. منتها تا وقتی که بآنها اجازه داده نمیشد که بزندگی عادی و آرام بازگردند جز ادامه روشهای تروریستی خود چه میتوانستند کرد؟ بنا بگفته او

اقدامات تروریستی اخیرتی که صورت میگرفت دیگر جنبه مبارزه سیاسی نداشت بلکه فقط بخاطر دفاع شخصی از خودشان بود.

خیلی خوشوقت بودم که از «آزاد» میشنیدم و در موارد دیگر هم تأییداتی میدیدم که بتدریج اعتقاد به تروریسم و فعالیت‌های تروریستی ضعیف شده و فرونشسته است. البته هنوز هم اقداماتی از این نوع ادامه داشت و چه بسا که گاه بگاه عملیاتی که جنبه فردی داشت بصورت يك اقدام منفرد و شخصی صورت میگرفت اما دیگر از صورت يك فکر سیاسی و يك روش مبارزه عمومی خارج شده بود. بدیهی است که مفهوم این امر آن نبود که رهبران قدیمی نهضت سیاسی تروریستی یارفقای امروزی ایشان به مبارزه «عدم خشونت» اعتقاد پیدا کرده بودند یا اینکه تسلط بریتانیا را میپذیرفتند و تمجید میکردند. بلکه فکر میکردند که آن قبیل اقدامات تروریستی که تاکنون بکار میبستند به ثمری نمیرسد و فایده ندارد. آنطور که بنظر میرسید بسیاری از آنها طرز تفکر و روحیه فاشیستی داشتند.

من سعی کردم که فلسفه فعالیت‌های سیاسی خودم را برای «چندرا شکار آزاد» تشریح کنم و او را نسبت به آن متقاعد سازم. اما در مورد جواب به مسئله فوری و اساسی او که فعلا چه می‌بایست بکند؟ البته هیچ چیز نمیتوانستم بگویم. بهیچوجه بنظر نمیرسید که دولت، او و دوستانش و نظایر ایشان را بحال خودشان بگذارد که بزندگی برگردند. تنها چیزی که باو گفتم این بود که او نفوذ خود را برای جلوگیری از تروریسم در آینده بکار ببرد زیرا تروریسم، هم به هدف بزرگ هند، وهم به گروه رفقای او ضرر میرساند.

دو سه هفته بعد، در حالیکه مذاکرات «گانندی جی - ایروین» ادامه داشت شنیدم که «چندرا شکار آزاد» در الله آباد از طرف پلیس مورد حمله قرار گرفته و کشته شده است. یکروز در یکی از پارکهای شهر او را شناخته بودند. پلیس او را محاصره کرده بود و او هم سعی کرده بود از خود دفاع کند و از پشت یکدرخت به تیراندازی پرداخته بود و پیش از آنکه خودش کشته شود یکی دو نفر از مأمورین پلیس را مجروح ساخته بود.

کمی پس از انعقاد توافق موقتی با دولت، من از دهلی به لکنهو رفتم. برای متوقف ساختن نافرمانی عمومی در سراسر کشور تصمیمات فوری گرفتیم و آنرا قدم بقدم جلو بردیم. سازمانهای مادر همه جا با انضباط فوق‌العاده بی‌آن پاسخ گفتند. ما در صفوف خود کسان زیادی داشتیم که ازین توافق ناراضی بودند. بسیاری عناصر پرحرارت و مبارز بودند که بزحمت میشد آنها را از فعالیت سابق بازداشت. اما تا آنجا که من اطلاع دارم تمام سازمانهای ما، جز در يك مورد، دستور جدید را با انضباط کامل پذیرفتند.

و اجرا کردند هر چند که عده‌ئی هم بشدت از آن انتقاد میکردند و ناراضی بودند. مخصوصاً من بعکس‌العملی که در استان ما، ولایات متحده، نسبت بآن نشان داده میشد علاقمند بودم زیرا در اینجا هنوز اعتصاب مالیاتی ادامه داشت.

نخستین وظیفه ما این بود که زندانیانی را که بخاطر نافرمانی عمومی بزندان رفته بودند طبق موافقت نامه دهلی آزاد سازیم و مراقب انجام این امر باشیم. هر روز هزاران نفر از آنها آزاد میشدند بطوری که پس از چندی جز عده‌ئی معدود که اتهامات اضافی هم داشتند کسی از آنها در زندان نماند. البته هزاران نفر زندانی سیاسی دیگر هم بعنت اقدامات خشونت آمیز و فعالیت‌های گوناگون خود که با نهضت نافرمانی رابطه نداشت در زندانها بودند که آزاد نشدند.

این زندانیان آزاد شده وقتیکه به خانه‌هایشان میرفتند بازگشت آنها با تظاهرات و اجتماعات بزرگ عمومی استقبال میشد. اغلب باین مناسبت چراغانی میکردند. دسته‌ها راه می‌افتاد. میتینگها تشکیل میشد و نطق‌ها میکردند.

این امر بسیار طبیعی بود و چنین انتظاری هم مبرفت. اما تغییر محیط خیلی سریع و ناگهانی صورت گرفته بود. هنوز از دوره‌ئی که پلیس اجتماعات و دفیله‌های ما را با ضربات «لاتی» متفرق میساخت مدت زیادی نمیگذشت. حتی حالا خود پلیس هم يك نوع ناراحتی احساس میکرد. احتمال دارد که بسیاری از دوستان ما خروج از زندان را برای خود بصورت يك پیروزی میدیدند. این موضوع اساس خاصی نداشت اما خود این امر ساده که انسان پس از يك دوران زندان خود را آزاد احساس میکند در هر کس که زندان روحیه‌اش را درهم نشکسته باشد يك نوع حالت وجد و شادی بوجود می‌آورد و موقعی که زندانیان بطور دسته جمعی آزاد شوند این احساس شدیدتر میشود.

اگر این موضوع را در اینجا متذکر میشوم از آنجهت است که در ماههای بعد دولت از این «حالات پیروزی» که مبارزین آزاد شده ما نشان میدادند اظهار عدم رضایت کرد و ما را متهم ساخت که این قبیل تظاهرات را تشویق کرده‌ایم.

برای عناصر و مقامات دولتی که همواره در يك محیط استبدادی و با يك روحیه انضباط نظامی در هند زندگی و حکومت کرده‌اند هیچ چیز تا این اندازه رنج‌آور نیست که ملاحظه کنند حیثیت و اعتبارشان از دست میرود و درهم میشکند. تا آنجا که من بخاطر دارم هیچیک از افراد ما در آزادی و تظاهرات خود احساس پیروزی بر دولت را نداشتند و برای ما بسیار تعجب‌آور بود که میدیدیم مقامات دولتی از کسانی که در پست‌های عالی قرار داشتند و در «سیملا»^۱ بودند تا عناصر جزء و پائین همه از این جریان سخت خشمگین

۱- سیملا محل بیلاقی و مقر نایب‌السلطنه و دولت مرکزی هند بود. م